

درس‌هایی از بالاخانه درس ۸: منفور، اما مددیافته سینکلی فرگوسن

حالا در این درس به یوحنا باب ۱۵، از آیه‌ی ۱۸ تا آخر آیه‌ی ۲۷ می‌رسیم. یکی از معروف‌ترین فیلسوف‌های آمریکایی می‌گفت کل داستان فلسفه‌ی غرب رو می‌شه در به سری پاورقی درباره‌ی افلاطون، فیلسوف یونانی خلاصه کرد.

او می‌گفت اصول و مباحثی در فلسفه‌ی افلاطونه که فیلسوف‌ها از اون موقع تا حالا در موردش صحبت می‌کنند. گاهی اوقات به نظرم ما می‌تونیم این نوع تفکر رو به طرز عملکرد کتاب مقدس منتقل کنیم.

گاهی اوقات می‌بینم کل کتاب مقدس به‌نوعی به سری پاورقی درباره‌ی پیدایش باب ۳ آیه‌ی ۱۵ هست. وعده‌ای که در هنگام محکومیت مار داده شد، اینکه در طول تاریخ، ذریت مار با ذریت زن در کشمکش خواهد بود تا روزی که مار خودش بخواد یکی از ذریت زن رو بکوبه و در این فرایند، مچ پای اون ذریت رو می‌کوبه، اما سر خودش کوبیده می‌شه.

و در واقع وقتی به داستان عهد عتیق فکر می‌کنید، این بیشتر داستان کشمکش بین دو ملکوت؛ بین ملکوت تاریکی ظلمت و ملکوت نور. بارها ملکوت ظلمت تاریکی سعی کرده ملکوت خدا رو نابود کنه. شهر بابل می‌خواد شهر اورشلیم رو نابود کنه. جلیات می‌خواد داود رو نابود کنه. این‌ها رویدادهای مجزایی در داستان اهداف خدا نیستند.

همه‌ی اون‌ها بخشی از آشکارسازی تضاد و مشاجره بین ذریت زن و ذریت مار هستند. و از همون ابتدای موعظه‌ی خداحافظی، خداوند عیسی نسبتاً به‌وضوح می‌گه این کشمکش دائمی الآن به نقطه‌ی اوجش رسیده. وقتی به چشم یهودای اسخریوطی نگاه می‌کنه، چشمان مار رو می‌بینه که بهش خیره شده.

او می‌دونه پدر همه‌چیز رو به دستان او سپرده؛ اما این رو هم می‌دونه که الآن مار اومده که در یهودای اسخریوطی ساکن بشه. پس می‌دونست که وقتش رسیده. در واقع، چند روزی بود که از این خبر داشت. قبلاً در خدمتش، گاهی اوقات می‌گفت، «وقت من، ساعت من هنوز نرسیده است.»

اما یادتونه وقتی یونانی‌ها پیشش اومدند، وقتی غیریهودیان اومدند و گفتند «می‌خوایم عیسی رو ببینیم.» به نظر می‌رسید این نشونه‌ای برای خداوند عیسی بود که وقتش رسیده که انجیل به خارج از اجتماع یهودی، اجتماع عبری، اجتماع عهد عتیق بره.

پس گفت، «الآن ساعت من رسیده است.» الآن وقت مشاجره‌ی نهایی با شاهزاده‌ی تاریکیه ظلمته. و گهگاه در موعظه‌ی خداحافظی در بالاخونه، ارتعاش اینو احساس کردیم و اینجا در نیمه‌ی دوم باب ۱۵، بیشتر در سطح ظاهر می‌شه؛ و عیسی

الآن درباره‌ی این حقیقت با شاگردان صحبت می‌کنه که اون‌ها خودشون در این کشمکش گیر می‌فتند؛ چون از آن مسیح هستند، هم منفور می‌شن و هم کمک دریافت می‌کنند.

در واقع، موضوع این آیات اینه که وقتی به عیسی نزدیک می‌شیم، چون با عیسی متحد شدیم، طرز رفتاری رو با ما خواهند داشت که با عیسی داشتند؛ اما همون‌طور که خداوند عیسی با روح‌القدس، اون مددکار همراه شد، همون‌طور که پدر، زندگی او رو در خدمت اداره کرد، پس ما هم چون به عیسی تعلق داریم، کمک دریافت می‌کنیم.

پس می‌خوام اول از همه به این فکر کنیم که چرا شاگردان، مخالفت رو تجربه کردند. دوباره عیسی بهر یکه اصل اساسی در زندگی مسیحی تأکید می‌کنه. شخص مسیحی که انتظار مخالفت رو نداره، هنوز ماهیت زندگی مسیحی رو درک نکرده. حالا شاید باید با صداقت بگیم که گاهی اوقات مسیحیان مورد مخالفت قرار می‌گیرند، نه به‌خاطر اینکه مثل مسیح هستند، بلکه چون لجباز و احمق‌اند؛ و گاهی اوقات خودمون هم اینو می‌دونیم. با من مخالفت شد، نه به‌خاطر خدمتم به خداوند عیسی، بلکه چون نسنجیده صحبت کردم یا احمقانه عمل کردم.

اما عیسی اینجا توجه ما رو به این جلب می‌کنه که در واقع یه مخالفت دائمی وجود داره که شخص مسیحی در زندگی مسیحی‌اش انتظارش رو داره و یه مخالفتی که مشارکت، کلیسا، اجتماع و جماعت کلیسایی ما باید انتظارش رو داشته باشه، دقیقاً به‌خاطر اینکه ما از آن مسیح هستیم. گاهی اوقات فکر می‌کنم کلیساها ایده‌ی اشتباهی درباره‌ی مفهوم پیروی از خداوند عیسی دارند و ما با مخالفت‌ها غافلگیر می‌شیم یا فکر می‌کنیم وقتی با کار و هویت ما مخالفت می‌شه، حتماً یه اشتباهی هست؛ اما عیسی واقعاً اینجا به ما تعلیم می‌ده که در واقع شاید یه چیزی درست پیش می‌ره. او منطق این موضوع رو توضیح می‌ده. اونو اینجا در کلامش در آیه‌ی ۱۸ می‌بینید.

«اگر جهان شما را دشمن دارد، بدانید که پیشتر از شما مرا دشمن داشته است. اگر از جهان می‌بودید، جهان خاصان خود را دوست می‌داشت. لکن چون که از جهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیده‌ام، از این سبب جهان با شما دشمنی می‌کند.»

هر وقت به تاک حمله می‌شه، شاخه‌ها این مخالفت رو احساس خواهند کرد. وقتی به چیزهای شگفت‌انگیزی فکر می‌کنید که در روز پنطیکاست اتفاق افتاد، وقتی وعده‌ی عیسی در یوحنا ۱۴ به تحقق رسید، سه‌هزار نفر ایمان آوردند، کلیسا یه اجتماع جدید و پر جلال شد. محبت جاری شد. مراقبت‌ها ظاهر شد. زندگی‌ها تبدیل شد. بعدش در اعمال رسولان چه اتفاقی افتاد؟ حُب، همون چیزی که عیسی در اینجا می‌گه.

او توضیح می‌ده که وقتی انجیل عمل می‌کنه، همیشه با ثمربخشی اون مخالفت می‌شه و ما این مخالفت رو در باب‌های اول اعمال رسولان می‌بینیم. آیا اینو به شکل‌های مختلف نمی‌بینیم؟ اول از همه اینو در جفای جسمانی می‌بینیم. در روش‌های

متفاوتی که ظاهراً شیطان در کلیسا عمل می‌کند و افرادی رو جلو میاره که به جای خدمت‌گزاری خواهان مقام هستند. ما اینو در جایی می‌بینیم که می‌خواد به خاطر سختی‌ها و مشکلات کلیسا، اون‌ها رو از هم جدا کنه و ما به جای مسیحیان باگذشت، مسیحیان شاکی می‌شیم.

پس اینجا اصل بزرگ اینه که «کسی که از قبل آگاهی یافته، پیشاپیش آماده می‌شه.» انتظار نداشته باشید که زندگی مسیحی یا اجتماعی کلیسا، عاری از مخالفت و خصومت باشه. چرا؟ حالا این راز رو عیسی با ما در میون می‌ذاره، چون در واقع ما به این دنیا تعلق نداریم. ما متعلق به نظام جدیدی از واقعیت هستیم. اگه به کلیسا تعلق داریم، هرچه بیشتر مثل دنیا باشیم، کلیسا در دنیا محبوب‌تر خواهد شد. هرچه بیشتر تفاوت اساسی با دنیا داشته باشیم، دنیا بیشتر توسط کلیسا محکوم خواهد شد و بنابراین با کلیسا مخالفت خواهد کرد.

اون‌ها عیسی رو به خاطر شباهتش به اون‌ها مصلوب نکردند. عیسی رو به خاطر این مصلوب کردند که شباهتی به اون‌ها نداشت و نتونستند محکومیتی رو تحمل کنند که به خاطر این تفاوت در زندگی او احساس می‌کردند. این برای ما به عنوان فرد مسیحی و برای مشارکت‌های کلیسایی، یه کلمه‌ی سلامت‌بخشه، این‌طور نیست؟ در قرن گذشته جنبشی ایجاد شد که کلیسا برای دنیا جذابیت داشته باشه؛ ولی در دنیای غرب، جالبه که این موازی با نابودی کلیساست.

هرچه بیشتر کلیسا شبیه دنیا می‌شه، دنیا دلیل کمتری داره که به مفهوم کلیسا فکر کنه. به بخش‌های دیگه‌ی دنیا فکر کنید، به بخش شرقی زمین و تفاوتی که کلیسا با دنیا داره، اینکه مسیحیان باید برخلاف جریان آب شنا می‌کردند. نتیجه‌اش چیه؟ نتیجه‌ی شگفت‌انگیزش اینه که کلیسای خداوند عیسی مسیح نه در دنیای غرب، بلکه در این مکان‌ها رشد کرده و قوی شده. چرا این‌طوره؟ چون این شهادت میدده که در واقع ما شبیه استاد شدیم.

یادتونه رسولان در باب‌های اول اعمال رسولان چه تفکری داشتند. اون‌ها مضروب و کبود می‌شدند، اما شادی می‌کردند، چون لایق شمرده شدند که به خاطر نام خداوند عیسی رنج بکشند. حالا شایستگی در اینجا به این معنا نیست که به اندازه‌ی کافی خوب هستند. مفهومش اینه که چیزی در زندگی‌شون بود که مردم رو یاد عیسی می‌نداخت که باهانش مخالفت کردند و بنابراین با اون‌ها هم مخالفت می‌کردند.

اون‌ها شادی کردند، نه به خاطر اینکه رنج کشیدند، اون‌ها شادی کردند، چون رنج‌شون نشونه‌ی این بود که واقعاً مثل خداوند عیسی می‌شدند. پس عیسی اینجا در باب ۱۵ آیه‌ی ۲۰ میگه، «به خاطر آرید کلامی را که به شما گفتم: غلام بزرگ‌تر از آقای خود نیست.» پیش از این، در رابطه با طرز فکری که نسبت به خودمون داریم، به این موضوع فکر کردیم. من خادم خداوند عیسی هستم و بنابراین خادم دیگران می‌شم؛ اما حالا او کاربرد متفاوتی رو می‌ده. او میگه اگه «غلام بزرگ‌تر از آقای خود نیست»، این منطق رو می‌تونیم درک کنیم، «اگر مرا زحمت دادند، شما را نیز زحمت خواهند داد.»

پس ما نیازمند کمک هستیم. پس عیسی نه تنها دلایلی رو برای علت مخالفت با شاگردان می‌ده، بلکه اینجا کار بسیار جالبی می‌کنه. او نقاب از چهره‌ی کسانی برمی‌داره که مخالفت می‌کنند.

وقتی با ایمان مسیحی من مخالفت می‌شه، چه خطری وجود داره؟ حُب، این مثلِ خطرِ باب‌های اولِ اعمال رسولانه. این مخالفت، خیلی بزرگ، خیلی قدرتمند، خیلی مصمم به نظر خواهد رسید که برای من ترسناک خواهد بود. ترسوندن، یکی از ابزارهای اصلی شیطان برای بستن دهان ما و خاموش کردنِ شهادت مسیحی ماست، چون ما با مخالفت زیادی مواجه می‌شیم و مثلِ موش کوچولوی کلیسا می‌شیم. این طور نیست؟ به گوشه عقب‌نشینی می‌کنیم.

عیسی میگه، «می‌خوام ببینید که واقعیتِ شرایط این نیست. شما باید یاد بگیرید که مخالفت رو کوچیک ببینید و ملکوت خدا رو بزرگ و قدرتمند ببینید. پس چطوری این کار رو می‌کنیم؟ حُب، او میگه، «به مردم نگاه کنید.» فقط به مردم نگاه کنید. در موردشون فکر کنید.

اول از همه میگه، «اون‌ها پدر رو نمی‌شناسند، ولی شما می‌شناسید.» آیه‌ی ۲۱ «لکن به جهت اسم من جمیع این کارها را به شما خواهند کرد زیرا که فرستنده مرا نمی‌شناسند.» می‌بینید چطور اساساً تجربه‌ی من رو در مورد مخالفت عوض می‌کنه؟ این سعی می‌کنه منو کوچیک کنه، اما من این امتیاز بزرگ رو دارم. من فرزند پدر آسمانی هستم. می‌دونم بدون آگاهی پدرم، حتی یه مو از سرم کم نمی‌شه یا یه پرندۀ از آسمون نمی‌فته.

من می‌دونم او با لطافت از من مراقبت می‌کنه، از من محافظت می‌کنه، همه‌چیز رو به خیریت من پیش می‌بره، منو هراس می‌کنه تا میوه‌ی بیشتری بیارم؛ اما اون‌ها پدر رو نمی‌شناسند. این یعنی چی؟ یعنی من این مخالفان رو نه به‌عنوان غول، بلکه به‌عنوان کسانی ببینم که باید دلم براشون بسوزه، کسانی که فیض خدا رو در انجیل درک نمی‌کنند، کسانی که به‌نوعی در برابر پدر آسمانی من کوچیک و بی‌اهمیت و کاملاً ناتوان‌اند.

عیسی موضوع دومی رو مطرح می‌کنه که باید اونو ببینیم؛ و اونو در آیه‌ی ۲۲ و ۲۴ میگه. «اگر نیامده بودم و به ایشان تکلم نکرده، [کسانی که با مسیحیان مخالفت می‌کنند] گناه نمی‌داشتند... اگر در میان ایشان کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی هرگز نکرده بود، گناه نمی‌داشتند. ولیکن اکنون دیدند و دشمن داشتند مرا و پدر مرا نیز.»

اینجا میگه باید درک کنید که این غول‌ها با داوری عادلانه‌ی خدای عظیم آسمانی مواجه می‌شن. طرز پاسخ‌دهی اون‌ها به من، نشون‌دهنده‌ی طرز پاسخ‌دهی‌شون به پدری هست که داور عادل تمامی زمینۀ. حالا معلومه که عیسی اینجا نمپگه «اگه من نیومده بودم، اون‌ها گناه نمی‌کردند.» او میگه «فیض و جلال پدر آسمانی با درخشش زیادی در من می‌درخشه و بنابراین عمق خصومت اون‌ها رو نسبت به پدر آسمانی نمایان می‌کنه، چون بخشندگی او به‌وضوح در من نمایان شده.

پس به نوعی اومدن من، به گناهکاری اون‌ها شدت بخشیده، قلب‌شون رو سخت‌تر کرده، خصومت‌شون رو افزایش داده.» و او میگه «اون‌ها با داوری پدر آسمانی من مواجه می‌شن. وقتش می‌رسه.» همون‌طور که عیسی در پایان موعظه‌ی بالای کوه میگه «اون‌ها در برابر تخت داوری خدا می‌ایستند و با محکومیت او مواجه می‌شن.»

یادتونه پولس چطور در دوم قرن‌تیا ۵ اینو گفت؟ «لازم است که همه ما پیش مسند مسیح حاضر شویم.» پس وقتی ظاهراً به غولی با ما مخالفت می‌کنه، ما پشت اون غول، سایه‌ی تاریک تخت داوری خدا رو می‌بینیم و این غول در مقایسه با اون کوچیک می‌شه، چون ما در دستان پدر آسمانی قرار گرفتیم و اون‌ها محکوم به از دست دادن ابدیت هستند.

پس اصل سوم رو یاد می‌گیریم؛ اگه اصل اول اینه که ما درک می‌کنیم اون‌ها پدر رو نمی‌شناسند و دل‌مون براشون می‌سوزه که مورد داوری پدر قرار می‌گیریم و این برای مواجهه با محکومیت اون‌ها برای ما، بهمون قوت می‌ده؛ و اصل سوم اینه که اون‌ها ما رو غافلگیر نمی‌کنند. حالا موضوع اینه، موضوع غم‌انگیز اینه که گاهی اوقات مخالفت، ایمانداران رو غافلگیر می‌کنه. ما شنیدیم ایمانداران دیگه میگن، «من از مخالفت‌هایی که بود خیلی غافلگیر شدم.» اما اگه مخالفت‌ها ما رو غافلگیر کنه، مفهوم تعلق داشتن به عیسی رو درک نکردیم.

عیسی میگه، «اگر مرا زحمت دادند، شما را نیز زحمت خواهند داد.» کسانی که با مسیح و قوم مسیح مخالفت می‌کنند، معمولاً فرض می‌کنند که «ما رو غافلگیر کردند! تو انتظار من رو نداشتی. انتظار نداشتی خصومت من به ضد تو، بزرگ و قوی و وحشیانه باشه، پس تو رو غافلگیر کردم. تو ترسیدی و تحت تأثیر قرار گرفتی.» ما در پاسخ می‌گیم، «نه، من خیلی وقت پیش منتظرت بودم. من در انجیل یاد گرفتم که اگرچه نمی‌دونم این مخالفت از کجا میاد، اما مخالفت خواهد اومد و من می‌تونم بگم «انتظارت رو داشتم و حالا هویتت برام روشن شد و تو جایی در زندگی من نداری. اصلاً منو غافلگیر نکردی.»

بنابراین موضوع اصلی اینه که مخالفت ما رو وحشت‌زده نمی‌کنه. مخالفت باعث نمی‌شه دستمون رو به هم فشار بدیم و بگیم، «آه عزیزم، من نمی‌فهمیدم زندگی مسیحی می‌تونه این‌قدر سخت باشه» یا «چرا اون‌ها با کسی مثل من مخالفت می‌کنند؟ من فقط سعی می‌کنم یه زندگی مسیحی طبیعی داشته باشم.» نه. ما انتظارش رو داریم. غافلگیر نمی‌شویم. وحشت‌زده نمی‌شویم، چون خداوند عیسی از این مخالفت وحشت‌زده نمی‌شه.

می‌بینید که در نهایت چیزی که مخالفان رو غافلگیر می‌کنه، اینه که «شما باید غافلگیر بشید. باید بترسید. من می‌خوام شما و مسیح‌تون رو خوار کنم.» فقط باید بعضی از وبلاگ‌هایی رو که از روی دشمنی به مسیحیان و شهادت مسیحیان نوشته شده بخونید، خشمی که وجود داره؛ و همه‌ی این‌ها انتظار دارند که ما احساس کنیم خیلی کوچیک شدیم.

احساس کنیم در حاشیه قرار گرفتیم. احساس کنیم خیلی ضعیفیم و از ترس ساکت بشیم؛ اما ما فرزندان پدر آسمانی هستیم. ما خدای عظیمی داریم که از ما محافظت می‌کنه. خداوند عیسی به ما تعلیم داده که انتظار این مخالفت‌ها رو

داشته باشیم. پس مثل استیفان، وقتی با ما مخالفت می‌شه، می‌تونیم دعا کنیم که «پدر می‌شه لطفاً اون‌ها رو ببخشی، چون واقعاً نمی‌دونند چی کار می‌کنند.» پس به‌جای اینکه مخالفت‌ها بزرگ بشن، استیفان بزرگ می‌شه و مخالفت‌ها کوچیک می‌شن.

به همین دلیل سومین چیزی که عیسی اینجا ذکر می‌کنه، پاسخ او و شاگردانش به این مخالفت‌هاست، و اون هم اینه که «لیکن چون تسلی‌دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد. و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بوده‌اید.»

او داره چی میگه؟ حُب، این یه حقیقتِ خیلی ساده هست، این‌طور نیست؟ به‌جای کوبیدنِ شهادت ما، بهمون جرأتِ شهادت دادن رو می‌ده. اون‌ها باید چیزی رو در ما ببینند که خداوند عیسی رو به یادشون بیاره و به‌خاطرِ دشمنی با او، می‌خوان با من دشمنی کنند؛ اما چون من اصول ملکوت خدا رو درک می‌کنم، از این مخالفت غافلگیر نمی‌شم. از این مخالفت نمی‌ترسم. در واقع، به خاطر این مخالفت، حتی با شجاعت بیشتری شهادت می‌دم. وقتی این اتفاق میفته، مسیح این‌طوری پیروز می‌شه که از این مخالفت، یکی دیگه رو میاره، گناهان‌شون رو می‌بخشه، قلب‌شون رو تازه می‌کنه و مخالفان انجیل رو دوست انجیل می‌کنه.

آیا این در مورد استیفان اتفاق نیفتاد؟ یکی از متخاصم‌ترین دشمنانی که در نابودی او شرکت داشت، کسی بود که برایش دعا کرد «پدر، آیا این مرد جوونی رو که ریسمان‌ها رو گرفته، نمی‌بخشی؟ چون او واقعاً نمی‌فهمه چی کار می‌کنه.» پس شائول طرسوسی به ملکوت خدا هدایت شد.

بعضی از شما با کلمات جان نیوتن بر روی سنگ قبرش آشنايید، «جان نیوتن، کشیش، قبلاً کافر و خودمختار، اکنون خادم بردگان آفریقا، با رحمتِ دولت‌مند خداوندمون عیسی مسیح محافظت، احیا، بخشوده و منسوب شد تا ایمانی رو موعظه کنه که مدت‌ها برای نابودی‌اش تلاش کرد.» شاید این داستان شماست. شاید از طریق شما، این داستان یکی دیگه بشه. باشه که همین‌طور بشه.